



مقدمه

نهضت امام حسین (ع) پدیده ای عمیق، چند ماهیتی و چند لایه است چرا که عوامل متعددی در آن دخالت دارند. برخی علت قیام حضرت را امتناع از بیعت یزید می دانند و بعضی دیگر امر به معروف و نهی از منکر و عده ای هم دعوت کوفیان و تشکیل حکومت را علة العلل قیام ذکر می کنند و... در یک نگاه کلی و دقیق تر می توان تمام انگیزه ها و علل و عوامل بر شمرده شده در خصوص قیام امام (ع) را در احیای دین خلاصه کرد.

به اعتقاد نویسنده احیای دین عبارت است از تحریف زدایی و کشف افق های نوین و حقایق تازه در حوزه معارف دینی همراه با مکتب شناسی اجتهادی و زمان شناسی دقیق که عامل اساسی در قیام عاشورا محسوب می شود. نویسنده برای تبیین این امر، ابتدا فلسفه و ضرورت احیای دین در دین در دو قلمرو عقلی و نقلی را طرح کرده آسیب های ایجابی و سلبی باورهای دینی در عصر امام حسین (ع) را بر شمرد و با اشاره به سه عنصر رهبری، خواص و مردم به عنوان عوامل بنیادین احیاء، خصوصیات رهبری امام حسین (ع) را تشریح کرده است. وی اصلاح جامعه مسلمین و احیای امر به معروف و نهی از منکر، تشکیل حکومت اسلامی و احیای کتاب و سنت را از مهم ترین مؤلفه های احیای دینی می داند که امام حسین (ع) بر آن تاکید فراوان داشته اند.

اهمیت بحث «احیای دین» با توجه به این نکته روشن می شود که جامعه نوین ما بیش از هر امری، هویت خود را وامدار احیای دین است. دین، باید در «صحنه عمل» تجسم یابد. صرف انتساب به دین، بی آنکه در متن زندگی فردی و اجتماعی مسلمانان حضور کارساز داشته باشد، کافی نیست و گرنه همان «اسلام شناسنامه ای» خواهد بود. به علاوه با گذشت زمان، فقط ظواهر و نمودهایی سطحی از آن باقی می ماند و اهداف اصلی و درون مایه حقیقی آن متروک و منزوی یا کمرنگ می شود و در بدترین شرایط، برخی «بدعت» ها جایگزین «سنت» ها می شود و روح دین مسخ گشته، اسکلتنی بی جان باقی می ماند.

در اینجا رسالت «احیاء» و «بدعت ستیزی» پیشوایان دینی و عالمان ربانی ایجاب می کند که در جهت زنده ساختن دو باره شعارها، اهداف و جوهره اصلی دین، قیام و اقدام کنند و بدعت ها و بدعتگزاران را بشناسانند تا راه دین، بی ابهام و بی غبار، باقی بماند و روندگان این صراط، به حیرت و ضلالت گرفتار نشوند. امامان شیعه (ع)، یکایک، رسالت احیاء دین را داشته اند و هر یک از معارف و احکام که از یاد می رفته یا تحریف می شده است را در چهره راستین و بی تحریفش می نمایانده اند. حتی در باره امام زمان (ع) نیز تعبیر «محبی شریعت» و از بین برنده «بدعت» به کار رفته است و در دعا از خداوند می خواهیم که به دست آن منجی موعود، آنچه از معالم و نشانه های دین و دینداری به دست ظالمان از میان رفته و مرده است، زنده گردد.

به واقعه چند بعدی کربلا از زوایای گوناگون می توان نگریست و آن را مورد تجزیه و تحلیل قرار داد. نهضت سیدالشهدا (ع) به تعبیر استاد شهید مطهری از پدیده های چند ماهیتی، نهضتی متشابه، ذو وجوه، عمیق، چند بعدی، چند جانبه و چند لایه است؛ چرا که عوامل متعددی در آن دخالت دارند و علت تفسیرهای مختلف در مورد این قیام نیز محاذی بودن عناصر دخیل در آن است که در آن واحد، مقصدها و هدف های مختلف داشته است.

برخی علت قیام حضرت را امتناع از بیعت با یزید می دانند و بعضی دیگر امر به معروف و نهی از منکر و عده ای هم دعوت کوفیان و تشکیل حکومت را علة العلل قیام ذکر می کنند. مسئولیت اجتماعی حمایت از امت اسلامی و حفظ کیان اسلام، صیانت خلافت از انحرافهای امویان، جلوگیری از ظلم و ستم امویان خاصه بر شیعیان، از بین بردن بدعت ها و احیای سنت، جلوگیری از محو نام آل البیت (ع)، جلوگیری از تاراج بیت المال مسلمین، عمل به وظیفه شرعی و تکلیف دینی، اتمام حجت و تبلیغ دین و... از دیگر علل و انگیزه هایی است که نویسندگان در مورد این حادثه در کتابهای خود به آنها پرداخته اند.

در یک نگاه کلی و دقیق تر، می توان تمام انگیزه ها و علل و عوامل بر شمرده شده در خصوص قیام امام (ع) را در «احیای دین» خلاصه کرد.

امام حسین (ع) در نامه ای به بزرگان بصره از آنها می خواهد که به کتاب الهی و سنت نبوی بیندیشند و از واقعیت های جامعه غافل نباشند زیرا سنتها و روش های پسندیده مرده و از میان رفته و بدعتها و ارزشهای جاهلی زنده و جای آنها را گرفته است.

«من شما را به پیروی از کتاب خدا و راه و روش پیامبر فرا می خوانم؛ زیرا هم اکنون سنت پیامبر از میان رفته و بدعتها و احکام ناروا زنده شده است، پس اگر گوش به این پیام فرا دهید و آن را بپذیرید، شما را به راه سعادت رهبری خواهم کرد.» (1)

همچنین آن حضرت پذیرش دعوت کوفیان را، به جهت هویت احیاءگرا آن می داند و می فرماید:

«ان اهل الکوفة کتبوا الی یسالونی ان اقدم علیهم لما رجوا من احیاء معالم الحق و اماتة البدع» . (2)

به تعبیر سید محسن امین:

قیام برای احیای حق و میراندن باطل را وظیفه دینی خود می دانست «ما اهون الموت علی سبیل نیل العز و احیاء الحق. لیس الموت فی سبیل العز الا حیاة خالدة و لیست الحیاة مع الذل الا الموت الذی لا حیاة معه» .

(3)

معنای «دین» و «احیاء»

«دین» در لغت به معنای «جزا» و «مکافات» و نیز «ذلت و عبودیت در برابر خداوند متعال» آمده است. (4) و اما دین از حیث تعریف اصطلاحی، دارای معانی متعدد و متنوعی می باشد که به خاطر خارج بودن آن از حوصله نوشتار حاضر از پرداختن به آن خودداری می کنیم. چنین به نظر می رسد که تعریف دین به «ما جاء به النبی» مناسب باشد؛ به این ترتیب در واقع «دین» را تعریف حدی و رسمی نکرده ایم بلکه به پدیده ای واقعی (ما جاء به النبی) اشاره کرده ایم و گفته ایم کل اموری که تحت این عنوان قرار می گیرند، به لحاظ آثار مهم مورد نظر و مشترکشان برای ما مهم و شایان توجهند، لذا جا دارد که در مورد خواص این پدیده و اجزای آن بحث کنیم. چنین واقعیتی را دین بخوانید یا نخوانید، چندان اهمیتی ندارد، چون این دیگر بحثی لغوی است. «ما جاء به النبی» در واقع همان قرآن (با همه مراتبش) و سنت مفسر آن است.

مفهوم احیا و فلسفه احیاء

«احیاء» (زنده کردن) در برابر «اماته» (میراندن) است. حیات که ریشه آن است به مفهوم پدیده قابل رشد، صاحب ادراک، سازگار با محیط، دارای قدرت و حایز استعدادهای نهفته معنوی و گرایش های دیگر است و مرگ که نقیض آن است به معنی پدیده غیر قابل رشد و عاجز از سازگاری با محیط، فاقد قدرت و استعدادهای معنوی است. حیات در فرهنگ قرآن در معانی متعددی چون ملازم بودن با استعداد رشد و نمو، استعداد ادراک حسی، استعداد ادراک عقلانی، زندگی معنوی منطبق با وحی و فطرت الهی، زندگی جاودانه اخروی و... به کار رفته است. مفهوم اصطلاحی واژه احیا مانند بسیاری از اصطلاحات کلیدی دیگر دستخوش تحریف و سوء تعبیرهای فراوان قرار گرفته است. عده ای آن را معادل «آسیب شناسی» یا «نوسازی دین» و یا «بازسازی فکر دینی» گرفته اند، چنانکه برخی آن را به مفهوم حرف نو و نوآوری در قلمرو اندیشه دینی قلمداد کرده اند. گروهی نیز آن را تفسیر دین، مطابق با نیازهای زمان و اندیشه های عصر می دانند. طبق این بیان، احیاگر کسی است که دین را مطابق اندیشه، فرهنگ و نیازهای عصر خود عرضه می کند.

ولی این تعریفها هیچ کدام بیانگر ویژگی های اساس این اصطلاح نیستند؛ زیرا آسیب شناسی دینی اولاً، بحث را به قلمرو آفت شناسی و آفت زدایی در دین منحصر می کند و دیگر اینکه به طور ضمنی بر آسیب پذیر بودن پیکره دین صحه می گذارد که بطلان آن روشن است. «نوسازی»، «تجدید حیات دینی»، «بازسازی فکر دینی» نیز تعبیرهای گویایی نیستند.

تاکید بر نوآوری در اندیشه دینی نیز مستلزم این است، که هر نوع مسلک و تعریف جدید و حتی انحرافی دین مثل وهابیت را مصداق رنسانس در تفکر دینی به حساب آوریم. در تلقی سوم (تفسیر مطابق با نیازهای زمان و اندیشه های عصر) نیز عدم جامعیت و ضعف در مانعیت هویداست زیرا هم بر عنصر ضرورت کارشناسانده بودن این حرکت تأکید نشده است و هم بسیاری از گرایش ها را، که در جهت تطبیق ناروای دین با زمان بوده است، در بر می گیرد. احیاءگری به مفهوم بدعت ستیزی و تحریف زدایی صرف هم نیست؛ زیرا جامع ویژگی های دیگر نخواهد بود. تعریف جامع تر این اصطلاح عبارت است از تحریف زدایی و کشف افق های نوین و حقایق تازه در حوزه معارف دینی همراه با مکتب شناسی اجتهادی و زمان شناسی دقیق.

پس از تبیین احیاءگری به این سؤال می پردازیم که با وجود خاتمیت و زوال ناپذیری دین اسلام، احیاءگری و تجدید حیات در قلمرو آن چه مفهومی دارد؟ البته فلسفه و لزوم احیاءگری در ادیان پیشین روشن است؛ زیرا اولاً، آن ادیان براساس نیازهای مقطعی و متناسب با اوضاع آن روزگار پا به عرصه هدایت نهاده بودند. ثانیاً حتی آن بخش از معارف آسمانی آن ادیان، که ارزش جاودانه ماندن را داشت با گذشت زمان دستخوش تحریف و دگرگونی قرار گرفت. از همین رو، قرآن یکی از هدف های اصلی بعثت پیامبر اسلام (ص) را تحریف زدایی و تکمیل گری یا به عبارت دیگر احیاءگری در شریعت های پیشین ذکر می کند. (5) اینک چرا اسلام، که خاتم ادیان آسمانی و جامع و جاودانی است به احیاءگری نیاز دارد؟

فلسفه یا رمز ضرورت احیاءگری در دو قلمرو - عقلی و نقلی - قابل طرح است:

1. امکان تحریف دین خاتم و لزوم تحریف زدایی از ساحت آن

2. عمق و اعجاز معنوی معارف ثقلین و

3. لزوم اجتهاد مستمر یا رد فرع بر اصل.

این سه عامل های عقلی لزوم احیاءگری به شمار می روند و ادله نقلی نیز بر آنها صحه می گذارد. اسلام در عهد حیات نبی اکرم (ص) آماج برخی از تحریفات قرار گرفت تا آنجا که آن حضرت ضمن خطبه ای نسبت به آن هشدار داد. پس از رحلت ایشان، بویژه در عصر حاکمیت مطلق استبداد امویان و عباسیان تحریف و تفسیر وارونه دین اوج بیشتری گرفت که در طول تاریخ اسلام نیز همواره این روند ادامه داشته است.

از طرف دیگر، اسلام که در قرآن و سنت تبلور یافته است، معارفی عمیق و بسیار گسترده دارد که هر چه بر دانش و اندیشه بشری افزوده شود، ابعاد اعجاز آن بیشتر آشکار می گردد. دستیابی به این ذخایر و گوهرهای فراوان غواصانی می خواهد ماهر، که از موج نهراسند که همان احیاءگرانند. عامل دیگر لزوم اجتهاد است. قرآن با تأکید بر تفقه در دین، و نیز اهل بیت (ع) با فرا خوانی به اجتهاد و تلاش در جهت رد فروع بر اصول، بر لزوم احیاءگری صحه گذارده اند. (6)

بدین سان، خاتمیت اسلام به دلیل بلوغ و توانمندی فکری بشر در شناخت راه کمال نیست، بلکه فلسفه آن لزوم احیاءگری است؛ یعنی فلسفه خاتمیت اسلام و نبوت نبی اکرم (ص) به رشد عقل و اندیشه بشر و شایستگی او در حفظ، تبیین و اجرای اسلام بر می گردد. بشر در آن برهه از تاریخ، شایستگی یافت که آیین کامل خود را از تحریف و دسیسه حفظ کند و در پرتو اجتهاد و احیاءگری از این سرچشمه زلال، نهرهای تازه ای جاری سازد.

قرآن احیاءگری در قلمرو تکوین و تشریع را یکی از صفات و اسمای حق معرفی می کند مانند «**يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ**

الْمِيتِ» یا «**وَيُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا**» یا «**وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ**»، (7) اما احیاءگری حضرت حق، جلت عظمت، در جامعه بشری از طریق پیامبران صورت گرفت. آنان از ادیان پیشین تحریف زدایی کردند و معارف نوینی

بر معارف آنان افزودند. به عبارت دیگر، آنان برای احیای بشریت به احیای ادیان پیشین پرداختند. قرآن هدف عمده پیامبر اکرم (ص) را دمیدن روح حیات به جامعه معرفی کرده است:

«یا ایها الذین امنوا استجیبوا لله و للرسول اذا دعاکم لما یحییکم؛ (8) ای کسانی که ایمان آورده اید، خدای و پیامبر را پاسخ دهید آنگاه که شما را به چیزی فرامی خوانند که زنده تان می سازد» .

بدیهی است که با دین زنده و احیا شده می توان جامعه را زنده کرد. این سنت پس از رحلت آن حضرت نیز با اصل استمرار ولایت فکری و معنوی ائمه اطهار (ع) ادامه یافت. در عهد زمامداری یزید بدعتها و آفات فکری و دینی به اوج خود رسیده بود و می رفت که خورشید اسلام نبوی در پشت ابرهای سیاه حاکمیت اموی پنهان گردد که امام حسین (ع) با گفتار و کردار خود به احیای آن قد برافراشت. اصل احیاگری پس از شهادت آن حضرت نیز به عنوان اساسی ترین رکن در سنت گفتاری و کرداری اهل بیت (ع) تبلور یافت. پس از آنان وارثان علوم و رسالت آنان یعنی عالمان ربانی وظیفه احیاگری را بردوش دارند.

آسیب شناسی باورهای دینی

از دید تاریخی، احیای دین، مسبوق عارضه ای است که بر دین وارد می شود. شجره طیبه دین در اوضاع و مقاطع مختلف احیاناً دچار عارضه، آسیب یا آفت می شود. احیاگر در عرصه احیای دین با دو تشخیص فوق العاده مهم روبه رو است: تشخیص درد و تشخیص درمان. بنابراین اساس کار احیاگران را می توان در «دردشناسی» و «درمانگری» خلاصه کرد. نکته شایان توجه این است که دین در تاریخ حیات و حضور خود در جامعه انسانی، نه با یک عارضه یا درد واحد روبه رو بوده است و نه احیاگران درمان واحدی راپیش رو نهاده اند.

لذا در عرصه احیاگری با «دردهایی» و به تبع «درمانهایی» روبه رو بوده ایم. در این میان، توفیق احیاگر، در گام نخست مدیون و مرهون دردشناسی صائب اوست. اگر احیاگر درد دین عصر خود را در نیابد و سر اعوجاج و رنجوری آن را کشف نکند و دچار خطا شود از اساس، ره به خطا برده است و اگر درد دین را به نیکی در یابد گامی دیگر برای توفیق در پیش روی دارد و آن حسن درمان است. (9) از این رو است که «آسیب شناسی» (pathology) بحث مهمی در احیاگری دین می باشد.

«آسیب شناسی» اصطلاحی است در علم پزشکی که به حالت آسیب مند بودن سلول های زنده اشاره دارد. در این حالت سلول ها به علت رشد بی رویه یا دلایل دیگر، حیات موجودات زنده را در معرض خطر قرار می دهند. این اصطلاح به معنی دانش ناخت بافت های آسیب دیده در بیمارها نیز به کار رفته است.

اصطلاح آسیب شناسی در علوم انسانی و علوم اجتماعی نیز به کار گرفته شده و در بحث انحرافات اجتماعی و کجروی ها جای خود را باز نمود. اصطلاح «آسیب شناسی دینی» یک اصطلاح جدید در حوزه اندیشه دینی است. شاید بتوان مدعی شد که مرحوم شهید مطهری اولین کسی بود که اصطلاح آسیب شناسی دینی را وارد حوزه اندیشه دینی کرد و در آثار خود از آن بهره برد.

می توان «آسیب شناسی دینی» را این گونه تعریف کرد: آسیب شناسی دینی یعنی شناخت آسیب ها و اشکالاتی که بر اعتقاد و باور دینی و یا آگاهی و معرفت دینی و یا رفتار و عمل دینی افراد و جامعه دینی وارد شده یا ممکن است که وارد بشود. (10) بر این اساس می توان حرکت احیاگرانه امام حسین (ع) را حرکتی بر مبنای شناخت آفت ها و آسیب های دینی که جامعه اسلامی را در نوردیده بود دانست.

جایگاه ارزشها در عصر امام حسین (ع)

جامعه در عصر امام حسین (ع) با بحران تزلزل ارزش های انسانی مواجه بود. (11) ارزش ها و هنجارهای اجتماعی جامعه اسلامی پس از پیامبر اکرم (ص) به دلایل متعددی دچار آفت انحراف گشته بود. تحریف باورهای دینی و بازگشت به ارزشهای جاهلی، فراموشی سیره پیامبر (ص)، برتری روحیه قومی و عصبیت بر هنجارهای اسلامی عصر پیامبر (ص) که نشأت گرفته از تعالیم مقدس اسلام بود، تبدیل اشرافیت معنوی به اشرافیت مادی و ثروت اندوزی و گرایش به تجمل و کمرنگ شدن روحیه عالی اسلامی به ویژه در عصر عثمان و از آن پس، برتری حربه ارباب و تزویر بر عامل حق طلبی و ظلم ستیزی در روحیه جامعه اسلامی بالاخص مردم کوفه، بی عدالتی و فساد رهبران سیاسی و برخی موارد دیگر، از جمله مسائل دردناک و آسیب های عمده اجتماعی بود که امام حسین (ع) با آنها مواجه شد.

جامعه اسلامی در عصر خلیفه سوم با مشکلاتی جدی روبه رو گردیده بود که از آن جمله می توان به مسائل زیر اشاره کرد:

راندن انصار از صحنه سیاست، بها دادن به امویان و قریشیان در امر حکومتداری، تاراج بیت المال مسلمین و حاتم بخشی های عثمان، ثروت اندوزی او و ساختن بناهای اشرافی در مدینه و اختصاص اموال و باغهایی در مدینه برای خود، گسترش تفاخر قبیله ای و تبدیل اشرافیت معنوی به اشرافیت مادی که موجب شد مساوات اسلامی فراموش شود. (12)

عملکرد خلیفه سوم موجب شدت یافتن واکنشهای سیاسی اجتماعی علیه وی گردید بویژه اینکه در این واکنشها قبایل عرب یمنی و موالی ایرانی که بیش از نیمی از مردم کوفه را تشکیل می دادند، نقش مؤثری داشتند. بروز جدی رقابتهای سیاسی بین دو پایگاه مهم عراق (کوفه) و شام از عوامل مهمی بود که در زمان عثمان بر سر تقسیم غنایم ارمنستان و فتح آن بروز کرده بود (13) و دوران امامت حضرت امیر (ع) را نیز تحت تاثیر خود قرار داده بود.

عراقیها همواره به داشتن عراق آزاد از تسلط امویان علاقه مند بودند و لذا به علی (ع) پیوستند و زمینه های متعدد دیگری نیز آنان را بر این واداشت تا از واکنشهای امام علی (ع) در برابر معاویه دفاع کنند، گرچه متغیر الحال بودن مردم کوفه، سرانجام نتیجه ای جز تحمیل حکمیت به علی (ع) نداشت. علاوه بر آنچه گفته شد، رقابت و اختلاف بین عراقی ها و شامی ها و تلاش معاویه نیز در عصر امام حسن (ع) به

گونه ای به بار نشسته بود که نه تنها آسیب های اجتماعی جامعه اسلامی، اصلاح نشده بود، بلکه با مسائل عمیق تری نیز روبه رو گردیده بود و لذا امام حسن (ع) در چنین وضعیتی علی رغم حمایت تعدادی اندک از شیعیان حقیقی، نمی توانست به جنگ با معاویه ادامه دهد؛ زیرا در آن صورت لاقابل بزرگترین ضربات دستگاه اموی به پیکره شیعه وارد می آمد، با وجود این تلاش صلح طلبانه و تدابیر ارزنده امام (ع) سرانجام موجب افشای چهره مزورانه معاویه و حفظ موقعیت شیعیان گردید.

اما مفهوم انحراف جامعه مسلمین از ارزش ها و هنجارهای اسلامی در عصر امام حسین (ع)، ابعاد گسترده تری به خود گرفت؛ انحراف جامعه اسلامی و تخطی از هنجارهای اجتماعی اسلام، امام حسین (ع) را بر آن داشت تا علیه این آسیب های اجتماعی که طبعا (14) روابط ناسالمی را بر امت اسلامی تحمیل می کرد، قیام کند و اصلاح جامعه پیامبر اکرم (ص) را در قالب شیوه های عملی امر به معروف و نهی از منکر سر لوحه کار خود قرار دهد. امام (ع) می فرمود:

«... آیا نمی بینید که به حق عمل نمی شود و کسی از باطل روگردان نیست؟ در این اوضاع، مؤمن باید لقای پروردگارش را بر چنین زندگی ترجیح بدهد». (15)

آسیب شناسی باورهای دینی در عصر امام حسین (ع)

عصر امام حسین (ع) با آفات و آسیب های گوناگونی در باورهای دینی مواجه بود و «آسیب شناسی باورهای دینی» نقش مهمی در شکل گیری جریان نهضت عاشورا داشت که در اینجا به خاطر اهمیت آن نسبت به سایر آسیب شناسی ها و اینکه آسیب های اعتقادی ریشه و منشا آفات و آسیب های دیگر است، به ذکر برجسته ترین آنها می پردازیم. (16)

آسیب های وارده بر باورهای دینی را می توان به دو دسته تقسیم کرد:

1. آسیب های ایجابی (آنچه در اسلام و از اسلام نیست، به آن نسبت داده شود)،
2. آسیب های سلبی (آنچه در اسلام بوده متروک و مهجور گردد).

برخی آسیب های ایجابی و سلبی وارد بر دین و باورهای دینی عبارت بودند از:

1. ظهور خوارج با عقایدی مخصوص به خود،

2. تکفیر منکران خلافت خلفا به عنوان یک اصل دینی،

3. اعتقاد به قدر (اختیار مطلق)،

4. ترویج تفکر جبری،

5. شیوع مرجئه گری و...

در این مقاله برای اختصار، به ذکر دو نمونه اخیر از آسیب های ایجابی و سلبی (جبرگرائی) و مرجئه گری) حادث شده در آن دوره، که در سرنوشت اسلام بطور عموم و به ویژه در شکل گیری حادثه کربلا نقش به سزایی داشته،

اکتفا شده، تحقیق بیش از این به توفیقی دیگر موکول می شود.

آسیب شناسی در بعد ایجابی

یکی از موارد بسیار حاد آسیب در جامعه دینی امام حسین (ع) گرایش توده مردم به مسلک «جبر» بوده است. آنچه مجموعاً از تاریخ اسلام روشن می شود این است که مسلمانان صدر اسلام با اعتقاد راسخی که به «قضا و قدر» داشتند، این تعلیم را آن چنان دریافت کرده بودند که در نظرشان با تسلط خودشان بر سرنوشتشان منافاتی نداشت و مساله تغییر و تبدیل سرنوشت و اینکه خود این تغییر و تبدیل ها نیز جز و «قضا و قدر» است نزد آنها امری مسلم بود؛ از این رو، اعتقاد محکم آنان به سرنوشت ؛ آنها را به سوی «جبرگرایی» نکشانید و آنان را بی حس و لا قید بار نیاورد.

آنها ضمن فعالیتهای شگفت آور و متکی به نفس کم نظیرشان، همواره از خداوند بهترین «قضا» را طلب می کردند، چون متوجه بودند که در هر موردی انواع «قضا و قدرها» هست، بنابراین از خدا بهترین آنها را طلب می کردند، ولی از آغاز حکومت امویان «قضا و قدر» مرادف «جبر» و عدم آزادی و تسلط بی منطق یک قدرت نامرئی بر انسان و اعمال و افعال او معرفی شد.

رسوخ این باور در اذهان مسلمانان پیامدهای بسیار خطرناک و ناگواری به همراه داشت که موجب رکود و انحطاط آنان گردید. با این بینش انحرافی اگر شخصی مثل یزید بر جامعه حاکم می شود خواست خدا تلقی می گردد! و اگر مردم مدینه را قتل عام می کند و به خانه خدا هجوم می برد نیز خواست خدا معرفی می شود و... این یکی از آسیب هایی بود که در عصر امام حسین (ع) گریبانگیر عقاید مردم شده بود تا آنجا که وقتی به عمر بن سعد قاتل امام حسین (ع) اعتراض می شود که چرا حکومت ری را بر کشتن پسر عمویت برگزیدی، عمر در جواب می گوید:

«کانت امور قضیت من السماء و قد اعتذرت الی ابن عمی قبل الواقعة فابی الا ما ابی، (17) اموری از جانب خداوند قطعیت یافته، و من قبل از وقوع حادثه کربلا مراتب را به پسر عمویم گفتم و از وقوع آنها عذر خواهی کردم. او هیچ گاه حاضر نشد بیعت را بپذیرد.

آسیب شناسی در بعد سلبی

یکی دیگر از موارد آسیب بر باورهای دینی در عصر امام حسین (ع) که دین را به کلی از محتوا تهی کرد، شیوع تفکر «مرجئه گری» بود که موجب جدا شدن «عمل» از حوزه «ایمان» گردید. یکی از معانی «ارجاء»، «تاخیر انداختن» است و وجه تسمیه پیروان این تفکر به «مرجئه» نیز از همین باب است. مرجئه را از این جهت به این اسم خوانده اند که بین «عمل» و «ایمان» جدایی قایلند و معتقدند که عمل در حقیقت ایمان شرط نشده است و مرتبه عمل بعد از مرتبه ایمان قرا دارد به عقیده آنها مؤمن کسی است که لفظاً یا قلباً به اسلام گرایش داشته باشد؛ از این رو، بین ایمان پیامبر (ص) و ایمان ظاهری تارک الصلاة یا هر عیاش و آلوده به انواع منکرات که فقط به زبان ایمان آورده است هیچ فرقی قایل نیستند و هر دو را مؤمن می دانند.

نقش امویان در گسترش مرجئه

بر اساس حقایق مسلم تاریخی، خلفای بنی امیه افرادی فاسق و فاسد بودند و مردم نیز بر این حقیقت کاملاً آگاهی داشتند و خلفای اموی نیز قادر به کتمان فسق و فجور خود نبودند. از این رو ترویج اندیشه هایی همانند «تفکر مرجئه» می توانست در توجیه اعمال ناشایست آنان نقش مؤثری داشته باشد؛ چرا که از یک سو به آنان آزادی عمل می داد که هر خلاقی را به راحتی مرتکب شوند و در عین حال احترامشان نیز در بین توده مردم محفوظ بماند.

همچنین ترویج این اندیشه در بین مردم می توانست از بروز بسیاری از قیامها و حرکت‌های مردمی جلوگیری نماید. بنابراین در سایه چنین تفکری، حاکمان بنی امیه می توانستند دست به هر گناه و جنایتی بزنند و مردم نیز هیچ عکس العملی از خود نشان ندهند. این اندیشه هنگامی که در کنار اندیشه جبرگرایان قرار می گرفت بر ابعاد پیامدهای ویرانگر آن افزوده می شد؛ اندیشه «جبر»، به کلی از انسان سلب مسئولیت می کرد و تفکر «ارجاء»، اسلام و ایمان هر جنایت پیشه ای را تضمین می نمود!

با رواج چنین اندیشه هایی بود که فردی مانند یزید بن معاویه توانست در ظرف مدت کوتاه حکومت سه ساله اش، مرتکب بزرگترین جنایات شود و توده مسلمانان نیز سکوتی مرگبار را اختیار کنند. یزید در اولین سال حکومتش، «حسین بن علی (ع)» را به همراه اصحابش با فجیع ترین وضعی به شهادت رساند و خانواده اش را به اسارت برد. در سال دوم، واقعه «حره» را آفرید که در جریان آن بسیاری از اصحاب و یاران پیامبر اکرم (ص) به شهادت رسیدند و به سربازان خود اعلام نمود که به مدت سه روز آزادند در مدینه - حرم امن رسول الله (ص) - هر آنچه بخواهند انجام دهند! و آنان نیز در این مدت هر آنچه از قبایح و جنایات ممکن بود مرتکب شدند! و در سال سوم نیز خانه خدا را به منجنیق بست و آتش زد و ویران کرد.

عوامل بنیادین احیا

بحث مهم دیگری که در زمینه «احیاءگری» مطرح می شود این است که عوامل و ارکان احیا در جامعه دینی چه چیزهایی هستند؟ در این بخش از مقاله به تحلیل و بررسی این موضوع می پردازیم. (18) اگر هر جامعه ای را بتوان به «عوام» و «خواص» (اعم از حکمرانان، دانشمندان و روشنفکران) یا «رهبران» و «مردم» تقسیم نمود، در احیای جامعه سؤال اساسی که از آغاز جای طرح دارد، این است که برای احیای جوامع از کجا باید آغاز کرد، از رهبران، نخبگان و یا از مردم و بدنه جامعه؟ در اینجا حداقل سه پاسخ قابل فرض است که اتفاقاً هر سه نیز طرفدار دارد.

1. این بزرگان و رهبران و نوابغ و قهرمانانند که نقش اصلی را در جامعه دارند و در تاریخ نیز همین افراد نقش عمده رابه عهده دارند؛ بنابراین طبیعی است که «احیا» باید از رهبران و از بالا شروع شود. در این نظریه نقش مردم چندان جدی گرفته نمی شود.

2. نظریه دوم درست در مقابل دیدگاه فوق بر این است که تاریخ، شخصیتها را به وجود می آورد؛ یعنی نیازهای عینی اجتماعی است که شخصیت خلق می کند. از دیدگاه اینها مردان بزرگ «علامت» هستند نه «عامل» و افراد و شخصیتها جز تجلی گاه روح جمعی چیز دیگری نیستند. از دیدگاه طرفداران این مکتب احیا باید از مردم و از بدنه جامعه شروع شود.

3. گروه سوم برای «تغییر» هم به نقش رهبری و هم به اوضاع محیطی هر دو توجه دارند و میزان موفقیت رهبر را به توان وی در ایجاد سازگاری بین نیازهای روانی خود و نیازهای اجتماعی جامعه وابسته می دانند. در اینجا کار «احیا» به هر دو بخش سازنده یک جامعه یعنی «رهبری» و «مردم» مربوط است همان طور که در مقابل، انحطاط جوامع نیز به بی کفایتی نخبگان و بی تحرکی و رکود آحاد جامعه مربوط می شود.

از نگاه «دینی» نظریه سوم مورد تایید و تاکید است در قرآن ضمن اینکه انبیا و اولیا قهرمانان داستانها و تاریخ هستند و نقش اساسی را بر عهده دارند؛ اما این قهرمانها به زبان قوم و در حد فهم آنها سخن گفته (ابراهیم (ع)) هرگز خود را از توده ها و مردم جامعه بی نیاز نمی بینند و در کنار محور بودن انبیا در قرآن، «ناس» هم اصالت دارد. از این رو است که در قرآن مجید حداقل، 240 بار «ناس» به کار برده شده که این فراوانی کاربرد بر همین موضوع دلالت دارد، به عنوان شاهد در قرآن مجید سخن از ، رسول برای مردم (نساء / 79) خانه خدا برای مردم (بقره / 125) آیات الهی برای مردم (بقره / 187) و حتی خدای مردم (سوره ناس) و... در میان آمده است.

حاصل اینکه برای احیا و اعتلای جوامع از دیدگاه دینی هم رهبران، قهرمانان، الگوهای زنده، با نشاط و حرکت آفرین لازم است و هم توده مردم باید آگاه و بیدار شده و همراه خواص احیاگر اقدام کنند و الا حرکت احیاگرانه خواص با شکست مواجه خواهد شد.

شاهد این مدعا نهضت حسینی است. امام حسین (ع) حرکت و نهضت خود را در همان اولین گام با جوشش، خروش، فریاد آغاز نمود؛ به عنوان مثال پس از اینکه در مسجد مدینه، دعوت ولید والی مدینه به حضرت و زبیر

می‌رسد، اولین جمله ای که امام (ع) به کار می‌برد این است که «قد ظننت ان طاغیهم قد هلك؛ (19) گمان می‌کنم طاغوت آنها هلاک شده است».

در همین جمله کوتاه اولاً، معاویه را با مفهوم طاغوت تعبیر می‌کند که مفهومی مذموم است و نشان از طغیان حاکم دارد و ثانیاً، برای مرگش، مفهوم هلاکت را بکار برد.

در نامه امام حسین (ع) به مردم بصره می‌خوانیم

«انا ادعوك الى كتاب الله و سنة نبیه (ص) فان السنة قد امیتت و ان البدعة قد احيیت و ان تسمعوا قولي و

تطعوا امری اهدكم سبیل الرشاد؛ (20) من شما را به سوی کتاب خدا و سنت پیامبرش فرا می‌خوانم. آگاه

باشید که سنتها نابود شده و بدعتها آشکار شده و شما ای مردم اگر با من همراه شوید و ندایم را پاسخ مثبت گوئید، من به راه روشن دیانت رهنمونتان خواهم کرد».

احیای سنت که به تعبیر امام (ع) مرده است، خود ممکن است در نظر برخی برگشت به عقب («سلفی‌گری») (مثل حرکت‌های امثال وهابیون) و حاصل آن رکود باشد، اما تفسیری که حضرت در قول و فعل از احیای سنت می‌دهد، محیی و اعتلابخش است. سنت نبوی و علوی در قالبی مطرح می‌شود که جامعه را به حرکت در می‌آورد. از اینجا می‌توان فهمید که اولاً اگر سنتی عناصر لازم را برای حرکت بخشی و اعتلادهی نداشت، بازگشت به آن نیز نتیجه ای جز ااماته و انحطاط جوامع در پی ندارد.

ثانیاً، اگر سنتی عناصر لازم حیات بخش را داشته باشد ولی تفسیری جامد و خشک از آن ارائه گردد، باز صرف بازگشت به سنت، حلال مشکل جامعه نیست، پس هم باید سنت عناصر حیات بخش داشته باشد و هم تفسیر تحرک‌زا و متناسب با عصر از آن صورت پذیرد. حال ببینیم سیره امام از احیای سنت چگونه طرح و تفسیر می‌شود.

اگر بتوان از جمله ویژگی‌های هر حرکت حیات بخش و احیاگر را «ارادی بودن» عمل دانست، یعنی نقش انتخاب و اختیار و گزینش در هر عملی بیشتر باشد، ارزش عمل بیشتر می‌شود و صبغه انسانی به خود می‌گیرد. امام (ع) در شب عاشورا که به حسب ظاهر باید تمام تلاش بر آن باشد که نیروهای موجود را تهییج و تحریک، و برای حفظ روحیه آنها عمل کند و سخن بگوید، چنین می‌فرماید:

«آگاه باشید که من فردا مورد هجوم این دشمنان قرار خواهم گرفت، بنابراین شما را آزاد می‌گذارم تا هر چه زودتر از این سرزمین دور شوید و هیچ مسئولیتی بر شما نیست. اکنون سیاهی شب همه جا را فرا گرفته، از آن به عنوان مرکب استفاده کنید. هر یک از شما دست یکی از افراد خاندان مرا بگیرد و با خود همراه ببرد. آری شما در این تاریکی به این سو و آن سو پراکنده شوید و مرا با این لشکر انبوه واگذارید، چرا که آنان تنها بامن کاردارند».

(21)

آری این حد بالای از انتخاب و اختیار برای حرکت احیاگرانه و شهادت طلبانه است که ارزش نهضت حسینی را افزایش می‌دهد که حتی با سلب مسئولیت رهبری نسبت به آنها به اهداف عالی پایبند ماندند و حیات را نه در زندگی ذلیلانه دنیایی، که حیات واقعی را به پیروی از امامشان مرگ عزیزانه یافتند.

گرچه در باب اینکه نخبگان و رهبران و خصوصاً امام حسین (ع) قول و فعلش سراسر حیات بخش بوده و شواهدی فراوان می‌توان در این راستا مطرح نمود، ولی به مقتضای اختصار مقاله فقط به نمونه و شاهدهی که نهضت حسینی را دارای اهداف فطری معرفی می‌کند، اشاره می‌شود.

وقتی قصد تعرض به خاندان حسین (ع) شده امام (ع) فرمود:

«ویلکم یا شیعة آل ابی سفیان! ان لم یکن لکم دین و کنتم لا تخافون المعاد فکونوا احرارا فی دنیاکم؛ (22) وای بر شما، ای پیروان آل ابوسفیان! اگر دین ندارید و از عالم آخرت نمی هراسید، لااقل در این دنیای خود آزاد باشید» .

در اینجا اهداف حیات بخش نهضت احیاگرانه حسینی، گستره خود را می نمایاند که جدای از دستوره‌های دینی و قالبهای مذهبی در چارچوب عزت، انسانیت و جوانمردی است و اگر کسی حتی در قالب دینی نگنجیده است ولی به قالب انسانیت پایبند باشد، به طور طبیعی با این نهضت همراه خواهد شد.

خصوصیات رهبری امام حسین (ع) در احیای دین

افرادی که در طول تاریخ به احیاگری پرداخته اند انسانهای استثنایی، بی نظیر یا کم نظیری بوده اند که دارای خصوصیات ویژه ای بودند. و همین خصوصیات بوده که آنها را از دیگران متمایز ساخته و منشا اثر نموده است. در این قسمت به چند ویژگی مهم در نحوه: رهبری احیاگران در جامعه اسلامی بخصوص رهبری نهضت عاشورا اشاره می کنیم که از سیره پیامبر اکرم و ائمه اطهار (ع) استفاده می شود. (23)

1. رهبری بر اساس بصیرت

سنت الهی دعوت بر اساس بصیرت و آگاهی است، اما سنت مشرکان دعوت بر اساس جهل است. در این زمینه خداوند متعال، خطاب به پیامبرش می فرماید:

«قل هذه سبيلي ادعو الى الله على بصيرة انا و من اتبعني و سبحان الله و ما انا من المشركين؛ (24) ای رسول ما، امت را بگو، طریقه من و پیروانم همین است که خلق را به خدا با بینایی و بصیرت دعوت کنم و خدا را از شرک و شریک منزّه دانم و هرگز به خدای یکتا شرک نیاورم» .

در حوزه رهبری هم به این صفت توجه شده است، به طوری که رهبر جامعه اسلامی باید در افزایش سطح آگاهی انسانها و ایجاد محیط مناسب برای آنان بکوشد، تا بتوانند راه خود را با آگاهی و بصیرت برگزینند و بپیمایند. نفوذ رهبر در جامعه باید به گونه ای باشد که او را از جان و دل بپذیرند و این امر ممکن نیست مگر آن که، افراد اجتماع به میزانی از شعور و آگاهی برسند که بتوانند حق خود را به خوبی تشخیص دهند. آماده کردن جامعه به این حد از آگاهی نیز وظیفه رهبر است، همچنان که اولیا و اوصیای الهی عمل کردند و به

توفیقهای شگرفی نایل آمدند. یکی از راههای اصلی به منظور ساختن جامعه ای آرمانی و هدفدار، اجرای اصل الهی و قرآنی «امر به معروف و نهی از منکر» است و با نگاهی به آیات و روایات به شیوه رهبری معصومان - سلام الله علیهم اجمعین - پی می بریم. اینک به نمونه هایی از این موارد اشاره می کنیم.

خداوند تعالی بعد از ذکر پیروزی معجزه آسا در جنگ بدر و علل اعجاز می فرماید:

«لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنِ بَيْنَةِ وَيُحْيِيَ مَنْ حَيَّ عَنِ بَيْنَةِ وَ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ؛ (25) تا آنها که هلاک می شوند از روی اتمام حجت باشد و آنها که زنده می شوند از روی دلیل روشن، که خداوند شنوا و داناست» .

امام حسین (ع) در برابر دشمنان نیز ابتدا به موعظه و تبیین حق از باطل می پردازد و پس از اینکه با آنان اتمام حجت می کند، وارد جنگ با آنها می شود. ایشان در وصیتنامه اش به محمد بن حنفیه، پس از ذکر اهداف قیام خویش می فرماید:

«پس آنکه مرا قبول کند همچون قبول حق، همانا خداوند شایسته تر به حق است و هر کس مرا رد کند، صبر می کنم تا خداوند بین من و گروه ستمکار قضاوت کند که او بهترین حاکمان است.» (26)

از اینجا معلوم می شود که قبول امت باید از روی آگاهی بر به حق بودن امام و رهبر باشد و نه صرفاً از روی احساسات و عواطف زودگذر، که اینان نمی توانند پیروان واقعی باشند. ضمناً می بینیم، حضرت حسین بن علی (ع) بعد از اینکه حرین یزید ریاحی از ادامه سفر ایشان جلوگیری می کند، با ایراد سخنانی به تبیین موقعیت فعلی و شرایطی که در آینده در انتظار آنان است می پردازد و می فرماید:

«مکر و نیرنگ نزد ما اهل بیت حرام است. پس هر آن کس که از این سفر کراهت دارد می تواند باز گردد.» (27)

بر اساس این گفته، خود رهبر می بایست از اهل بصیرت و عالم به حق باشد و این نیست مگر آنکه عالم به دین و عامل به آن باشد، تا بتواند جامعه را به آنچه که کمال واقعی است رهنمون گردد. حضرت علی (ع) در مورد ویژگی های رهبری در قیام ها می فرماید:

«لَا يَحْمِلُ هَذَا الْعِلْمَ إِلَّا أَهْلُ الْبَصَرِ وَ الْعِلْمُ بِمَوَاضِعِ الْحَقِّ؛ پرچم انقلاب را کسی بر دوش نمی گیرد مگر آنکه اهل بصیرت و شکیبایی و آگاه به مواضع حق باشد» .

خداوند متعال در این زمینه در قرآن کریم می فرماید:

«أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِيَ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ؛ (28) آیا کسی که هدایت به حق می کند برای پیروی شایسته تر است یا آن کسی که خود هدایت نمی شود مگر هدایتش کنند. شما را چه می شود؟ و چگونه داور می کنید؟»

2. قاطعیت در رهبری

رهبر در راس جامعه قرار دارد و مرکز ثقل اندیشه ها، طرح ها و پیشنهادهاست و در حقیقت، آخرین مرجع برای تجزیه و تحلیل، جمع بندی و اتخاذ تصمیم است. از این جهت و به لحاظ موقعیت خود به اراده نیرومندی نیازمند

است تا پس از بررسی تمام جوانب، تصمیمی قاطع بگیرد. او باید از هر نوع تردید و دو دلی بپرهیزد و با اعتماد و اتکال به ذات مبارک خداوندی، نظر نهایی خود را اعلام کند و در پی گیری و اجرای آن بکوشد. آیات و روایات معصومین (ع) حاکی از تو جه فراوان به این اصل از اصول مهم رهبری است. خداوند متعال در قرآن کریم، پس از امر به مشورت به پیامبر اکرم (ص) می فرماید:

«و شاورهم فی الامر فاذا عزمتم فتوکل علی الله» ؛ (29) در کارها با آنان مشورت کن، اما هنگامی که تصمیم گرفتی (قاطع باش) و بر خدا توکل کن».

از آیه شریفه چنین استفاده می شود که هر چند در همه امور باید با اهل فن و تخصص مشورت کرد و دیدگاه های شایسته آنان را در نظر گرفت و محترم شمرد، اما تصمیم نهایی بر عهده رهبر است و اوست که باید پس از پی بردن به موضع حق و آگاهی از درستی راه، بدون هیچ شک و تردیدی قاطعانه تصمیم بگیرد و عمل کند. پیامبر اکرم (ص) در جنگ احد پس از مشورت با یاران و تصمیم به جنگ با کفار در بیرون از مدینه، قاطعانه عمل می کند. به طوری که پس از ابراز پشیمانی اصحاب در پاسخ می فرماید:

«هنگامی که پیامبری زره می پوشد، شایسته نیست آن را از تن به در کند تا زمانی که با دشمن به نبرد بپردازد» . (30)

حضرت علی (ع) نیز در جنگ نهروان بعد از اتمام حجت بر خوارج با قاطعیت عمل می کند به گونه ای که فقط عده معدودی از خوارج می توانند از صحنه جنگ بگریزند.

حضرت حسین بن علی (ع) هم پس از تصمیم به قیام و تشخیص امر خدا و احساس وظیفه برای مبارزه با دستگاه غاصب یزید، قاطعانه وارد عمل می شود، به طوری که درخواست افراد مخلص و بزرگواری مانند ابوبکر عمر بن عبدالرحمن مخزومی، عبدالله بن عباس، محمد بن حنفیه نمی تواند او را از تصمیمش منصرف سازند و او با اراده ای استوار، حرکت الهی خویش را برای رسیدن به اهداف والا و مقدسش آغاز می کند. قاطعیت حضرت حسین بن علی (ع) در خطبه معروفش در مکه مکرمه به هنگام خروج از آن مکان مقدس کاملاً نمایان است. او در این هنگام می فرماید:

«مرگی که سرنوشت فرزندان آدم شده، همچون گردنبند بر گردن دختر جوان برازنده و زیباست. چنان به دیدار گذشتگانم مشتاقم که یعقوب در اشتیاق دیدار یوسف، برای من مصرع و مقتلی اختیار کرده اند که با عشق و افتخار با آن روبه رو می شوم هم اکنون اعضای پیکر خویش را به چشم می نگرم که آن را گرگهای بیابان در منطقه ای بین نوایس و کربلا پاره پاره می کنند و روده های تهی و شکم های گرسنه خود را از آنها پر می سازند. گریز از روزی نیست که با قلم مشیت پروردگار به نگارش در آمده است. خشنودی خدا، خشنودی خاندان پیامبر است. در برابر آزمایش او پایداری می کنیم و در برابر، پاداش مقاومت کنندگان را به دست می آوریم» . (31)

3. تقدم منافع جامعه بر منافع فرد در هدفگذاری

مهم ترین هدفی که حکومت اسلامی مورد توجه قرار می دهد، مبتنی بر دو مورد زیر است:

الف. هدایت انسانها به سمت و سوی خلیفه الله شدن و آماده کردن مقدمات سیر و سلوک آنان. این یکی از مهم ترین اهداف دین اسلام و حکومت اسلامی است.

ب. ایجاد مدینه فاضله و محیط مناسب که فرد بر اساس آن بتواند به هدف اصلی خود که مقام خلیفه اللهی است نایل آید. برای ایجاد چنین جامعه ای توجه به منافع و مصالح عمومی و اقامه عدل و داد، ضروری است. بنابراین، رهبر جامعه اسلامی باید در هدفگذاری خود به مصالح عمومی و عدالت اجتماعی توجه داشته باشد و با ایجاد محیط مناسب، افراد را به کمال واقعی خود برساند.

ضرورت برپایی عدل و قسط در جامعه به عنوان یکی از اهداف مهم رهبری اسلامی در آیات قرآنی و روایات معصومین (ع) مورد تاکید قرار گرفته است که به نمونه هایی از آن اشاره می کنیم:

«لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الکتاب و المیزان ليقوم الناس بالقسط؛ (32) همانا فرستادگانمان را با دلایل روشن فرستادیم و همراه ایشان کتاب و میزان را قرار دادیم تا مردم به عدالت قیام کنند.» حضرت علی (ع) در بخشی از نامه خود به مالک اشتر می فرماید:

«و کاری که باید پیش از هر کاری دوست داشته باشی میانه روی در حق است و همگانی کردن آن در برابری و عدل. و کامل ترین آن در به دست آوردن رضایت رعیت است. همانا خشنودی عموم مردم به رضایت خواص می انجامد (و نسبت به عموم اجحاف نمی شود) و ناخشنودی خواص با خشنودی عموم مردم بخشنودی است و نادیده گرفته می شود.» (33)

در نهضت عاشورا نیز این امر مد نظر است، به طوری که یکی از اهداف مهم قیام عاشورا اصلاح جامعه و برپاداشتن عدل و داد ذکر می شود. امام حسین (ع) پیش از مرگ معاویه و آغاز قیام خویش، در اجتماع بزرگی از مردم کوفه خطبه ای ایراد می کند که در بخشی از آن به امر به معروف و نهی از منکر و لزوم اجرای آن اشاره می کند و می فرماید:

«خداوند ابتدا امر به معروف و نهی از منکر را واجب گردانید؛ زیرا می دانست اگر این واجب انجام و بر پا گردد تمامی واجبات آسان و مشکل بر پا خواهد شد. چه آنکه امر به معروف و نهی از منکر دعوت به اسلام می کند، علاوه بر اینکه رد مظالم و مخالفت با ظلم و تقسیم خمس و غنایم و گرفتن زکات از اهل آن و پرداختن به مستحقین رابه دنبال خواهد داشت.» (34)

در این کلام به ثمرات امر به معروف و نهی از منکر که در یک کلام به معنای ایجاد قسط و عدل در جامعه و حفظ مصالح عمومی است اشاره شد، ضمن اینکه امور معنوی که موجب صلاح جامعه نیز هست مورد تاکید قرار گرفته است.

امام خمینی بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران پیرامون اهداف قیام امام حسین (ع) می فرماید:

«تمام انبیا برای اصلاح جامعه آمده اند. تمام، و همه آنها این مساله را داشتند که خود فدای جامعه شود. فرد هر چه بزرگ باشد بالاترین فرد که ارزشش بیش از هر چیز است در دنیا، وقتی که با مصالح جامعه معارضه کرد، این فرد باید فدا بشود. سیدالشهدا روی همین میزان آمد، رفت و خودش و اصحاب و انصار خودش را فدا کرده که فرد باید فدای جامعه بشود: جامعه باید اصلاح شود «لیقوم الناس بالقسط» باید عدالت در بین مردم و در بین جامعه تحقق پیدا کند.» (35)

احیاگری حسینی و احیای ارزش های الهی

قیام امام حسین (ع) نسبت به دین و ارزشهای دینی یک حرکت احیاگرانه بود که با قیام الهی خود بسیاری از ارزش های دینی که مهجور و متروک مانده بود احیا کرد. به طور کلی، وجه مشترک همه احیاگران اسلامی در دغدغه دین داشتن است. آنان گسستی را بین اسلام و جامعه احساس می کنند که مشاهده آن برای دیگران مقدور نیست یا لااقل به شکل بحرانی درک نمی کنند. این گسست ممکن است در مقام اندیشه و برداشت جامعه از اسلام باشد و نیز ممکن است که عمیق تر شده و عرصه سیاست و معیشت مسلمانان را نیز شامل شود. در این صورت، منطق احیاگری از سطح گفتمان های نظری فراتر رفته و ناظر به عمل اجتماعی می شود. بنابراین، احیاگری دینی، هر دو عرصه فکر و عمل را در بر می گیرد.

«کار ویژه» آنان عبارت از اصلاح و تحکیم موقعیت ایمان و بسط معنویت در فضای فکری و اجتماعی جامعه اسلامی است.

از تعریف کارویژه احیاگران دینی، دوره تاریخی و موقعیت اجتماعی که در آن به سر می برند، روشن می گردد احیاگران در عصر گسستهای معنوی، یا به تعبیر دقیق تر در عصر بحران معنویت و عبودیت به سر می برند، در چنین عصری، جامعه و محییان در موقعیت تشدید فرایندهای دنیوی و غیر دینی شدن قرار دارند. بر مبنای مختصات تاریخی و موقعیتی احیاگران، می توان گفت که کارویژه آنان نوعی رویارویی مستقیم با فرآیندهای عرفی کننده (دنیوی ساز) است.

بر همین اساس است که جمع بین احیاگری و عرفی گرایی را تمنای محال می دانیم؛ زیرا این دو جریان در جهت کاملاً مخالف و متضاد حرکت می کنند. عرفی گرایی در هر دوره و موقعیتی، مصداق خاصی دارد و به یک شکل ظاهر نمی گردد. از این رو، عرفی گرایی نیز همانند احیاگری دینی، صورتهای مختلفی را شامل می شود که در وصف «این جهانی شدن و دنیوی شدن» اشتراک دارند. لذا ظهور احیاگران دینی در هر دوره تاریخی، نقطه عطفی بر حرکت آرمان خواهی دینی و معنویت طلبی بشر است و نمی توان نهضت های احیاگرانه دینی را نفی کننده یکدیگر دانست. (36)

1. اصلاح گری امام حسین (ع) و احیای امر به معروف و نهی از منکر

انسان موجودی است دو بعدی؛ یک بعد او لجن و بعد دیگرش روح خدا؛ این دو بعد اگر با یکدیگر هماهنگ

شوند، انسان را به پرواز در آورده و به خدا گونگی می‌رسانند، اما اگر هر یک از آن دو بعد مورد غفلت و بی‌توجهی قرار گرفت، دیگری به تنهایی تقویت می‌شود و انسان را یک بعدی و بی‌معنی و بی‌ارزش می‌کند. انسان را از جامعیت می‌اندازد، یابه زمین می‌چسباند و از هر چارپایی پست‌تر و مخرب‌تر می‌کند و یا در آسمان‌های رؤیایی و آرمان‌های بی‌پایه می‌کشاند و از واقعیت‌های این جهانی دور و ناآگاه می‌گرداند.

چون مردم بدین ناهماهنگی و ناسازگاری افتادند، تنها راه آن اصلاح آنان با وسایل و ابزارهای گوناگون در شرایط مختلف است؛ در شرایطی باید به ارشاد و راهنمایی و کار فرهنگی دست زد، در شرایطی باید به عمل پرداخت و با اقدامی سیاسی و مسالمت‌آمیز در اصلاح مجتمع و مردم کوشید، اما در شرایطی که قدرت حاکم با ابزارهای تبلیغاتی ذهن و اندیشه و عقل مردم را ربوده، به رگبارهای تند تبلیغات بسته است و با تنگناهای اجتماعی مجال هرگونه اندیشیدن و آگاه شدن درست را بر مردم بسته، آگاه شدن و اندیشیدن را در یک مسیر قرار داده است و کسی نمی‌تواند و نباید به شکل دیگری بیندیشد و از چیزی جز آنکه فرمانروایان می‌خواهند آگاه شوند، در شرایطی که اندیشه سازان دآوری کردن در باره کارهای خوب و بد دیگران را فضولی در کار خدا جلوه می‌دهند و حکم کردن در باره هر کسی را به عهده خدا در روز رستاخیر می‌دانند و بس.

در هنگامه‌ای که مردم را محکوم و دست بسته مشیت پروردگار و قضا و قدر کردگار می‌دانند، در زمانی که جز تقلید از اهل حدیث چیز دیگری جایز نیست و بحث و استدلال و تعقل و تفکر، انسان را به شلاق و زندان و کشته شدن دچار می‌کند، نه موعظه و ارشاد و کار فرهنگی کارساز است و نه اصلاحات مسالمت‌آمیز مؤثر؛ تنها راه، در چنین شرایطی، وارد آوردن ضربه‌ای شدید، ایجاد زمین لرزه‌ای زیر و رو کننده و صور اسرافیلی بیدار سازنده و از خواب مرگ برانگیزنده می‌باشد. (37)

امام حسین (ع) در وقت خروج از مدینه در وصیتی که به برادرش محمد حنفیه کرده، به این هدف اصلاحی اشاره فرموده است و خروج خویش را با انگیزه «مطلب اصلاح در امت پیامبر»، ذکر می‌کند:

«...انی لم اخرج اشرا و لا بطرا ولا ظالما و لا مفسدا و انما خرجت لطلب الاصلاح فی امة جدی، ارید ان آمر

بالمعروف و انهی عن المنکر؛ (38) همانا من برای ایجاد آشفتگی و خودنمایی و نابسامانی و ستمگری خروج نکرده‌ام، بلکه همانا من برای طلب اصلاح امت جدم قیام کرده‌ام و اراده کرده‌ام اینکه امر به معروف و نهی از منکر کنم».

در تعبیر «لطلب الاصلاح» نکته‌ای وجود دارد. امام (ع) فرمود: «انما خرجت للاصلاح» بلکه فرمود: «انما خرجت لطلب الاصلاح» یعنی من در جستجو و در پی اصلاح هستم. نظیر این تعبیر در سخنرانی امام (ع) برای نخبگان و علما هم هست که فرموده بودند: «ولکن لنری المعالم من دینک و نظهر الاصلاح فی بلادک». این خطبه زمانی ایراد شد که هنوز صحبت از خروج و مبارزه با یزید مطرح نبود. امام (ع) در آخر این خطبه، دعا می‌کند و خطاب به خدای متعال می‌گوید:

پروردگارا! تو می‌دانی که هدف ما از این فعالیت‌های سیاسی جز این نیست که معالم دین تو و معیارهای اسلامی را به مردم نشان دهیم.

یعنی نشان دهیم دین چیست و نشانه‌های آن کدام است و چگونه و با چه معیاری می‌توان افراد دیندار و افراد بی‌دین را شناخت؟ و نیز هدف ما این است که اصلاح را در بلاد تو ظاهر کنم. کلمه «نظهر» دو معنی می‌تواند داشته باشد؛ اول اینکه روشن کنیم اصلاح چیست، و دیگر آنکه اصلاح را تحقق بخشیم و بر فساد، ظاهر و غالب گردانیم. همچنین حضرت در سفر حج در خطبه‌ای که در منا خواندند از اوضاع کشور اظهار ناخشنودی نمودند و

جامعه را نیاز به اصلاحات دانستند:

«اللهم انک تعلم انه لم یکن ما کان منا تناقسا فی سلطان و لا التماسا من فضول الحطام ولكن لنرى المعالم من دینک و نظهر الاصلاح فی بلادک و یا من المظولمون من عبادک و یعمل بفرائضک و سنتک و احکامک؛ (39) خداوندا تو خود می دانی عملکرد ما نه برای آن است که به ریاست و سلطنت دست یابیم یا از روی دشمنی و کینه توزی سخن بگوییم، لیکن پیکارها برای این است که پرچم آیین تو را بر افراشته و بلاد بندگان تو را آباد سازیم و به ستمدیدگان از بندگان تو امنیت بخشیم و احکام و سنن و فرائض تو را پیاده کنیم» .

امام حسین (ع) در خطبه معروف منا با اشاره به جایگاه و اهمیت «امر به معروف و نهی از منکر» در اصلاح سازی جامعه می فرماید:

«خداوند در این آیه (اشاره به آیه 71 از سوره توبه: «المؤمنون و المومنات بعضهم اولیاء بعض یامرون بالمعروف و ینهون عن المنکر») امر به معروف و نهی از منکر را اولین فریضه قرار داد؛ زیرا اگر به انجام این فریضه اقدام گردد تمام فرائض چه آسان و چه دشوار عملی می شود، علاوه بر این امر به معروف و نهی از منکر، دعوت کردن به اسلام است، هر گامی در طرد ستمگری ها و مخالفت با ستمگران، و دعوت کردن به تقسیم عادلانه بیت المال و غنایم و گرفتن مالیات از چیزهایی که در اسلام مشخص گردیده و مصرف آن در جایگاه اصلی خویش است» . (40)

2. تشکیل حکومت اسلامی

تردیدی نیست که رسالت بزرگ همه انبیا و اولیا خدا، مبارزه با ظلم و ستم و فساد و آرمان مشترک همه آنها، آزادی و سعادت و رفاه انسانها، و اجرای احکام الهی و ارزشهای انسانی است. این اهداف بدون از میان بردن نظام های طاغوتی و تاسیس و تحقق حکومت دینی امکان پذیر نیست. از این رو حسین (ع) همچون پدر و نیای خویش افشای چهره واقعی مستکبران و مستبدان ریا کار و اسقاط حکومت جابر از آنان را از مهم ترین وظایف دینی خویش می شمرد.

به همین جهت در کنار پدر و برادرش برای این هدف مجاهدات بسیاری کرد و به ویژه پس از شهادت امام مجتبی (ع) به موازات افزایش ستم و فساد باند اموی کوشید تا با افشاگری های به موقع پرده سالوس و ریا را از چهره آنان برگیرد و مردمان را نسبت به واقعیت های تلخ جامعه اسلامی آشنا کند. (41)

امام حسین (ع) در بخشی از دعای عرفه می گوید:

«فلم ازل طاعنا من صلب الی رحم فی تقادم من الایام الماضیة والقرون الخالیة لم تخرجنی لرافتک بی و لطفک لی و احسانک الی فی دولة ائمة الکفر الذین نقضوا عهدک و کذبوا رسلک لکنک اخرجتني للذی سبق لی من الهدی الذی له یسرتنی و فیه انشأتنی» .

در این فقره امام حسین (ع) خداوند را می ستاید که او را در زمان جاهلیت به دنیا نیاورده است؛ این نشان بلند

نظری آن حضرت است. چون ممکن است کسی تبهکارانه به سر برد و برای توجیه تباهی خود بگوید: ما در زمان جاهلیت زندگی می کردیم و احکام الهی را نمی دانستیم و هر انسان جاهلی معذور است، اما روح بلند انسان کامل این را عذر نمی داند، بلکه می کوشد تا به احکام الهی عالم شود و بدون عذر باشد نه معذور. حضرت ابا عبدالله (ع) به درگاه خداوند متعال عرضه می دارد: خدایا! تو را شکر می کنم که مرا در دولت زمامداران کفر به دنیا نیاوردی چون اگر قبل از اسلام به دنیا می آمدم از نعمت اسلام و معارف عمیق آن محروم می شدم، اما تو بر من منت نهادی و پس از سپری شدن دولت کفر و استقرار دولت اسلام مرا به دنیا آوردی. این سخن، تشویق به حکومت اسلامی و تلاش برای استقرار نظام الهی است. چون اگر کسی بخواهد شکر نعمت به دنیا نیامدن در دولت کفر را به جا آورد باید برای براندازی دولت کفر و حاکمیت شرک و تشکیل حکومت اسلامی و حفظ آن تلاش کند. برای این که با وجود حکومت کفر، رسیدن به معارف الهی و اخلاقی انسانی هر چند که متعذر و ممتنع نیست لیکن دشوار خواهد بود و توفیق زمزمه و مناجات با خدا در لوای حکومت اسلامی و حاکمیت دین آسان تر است و سالار شهیدان نیز برای همین منظور قیام کرد تا در پرتو نظام اسلامی، آیندگان نیز همانند خود آن حضرت مشمول الطاف و برکات دولت حق گردند و در پناه دولت اسلام بر حاکمیت قرآن احیا شوند، از این رو فرمود: من علیه حاکمیت ستم قیام کردم تا کفر را بر اندازم و اصلاح در امت جدم محمد (ص) ایجاد کنم: «انما خرجت لطلب الاصلاح فی امة جدی». (42) آن روح بزرگوار حماسی این هدف را پی گرفت تا سرانجام به مقصود خویش نایل آمد.

3. احیای کتاب و سنت

یکی از احیایگری های امام حسین (ع)، احیای کتاب و سنت بود. (43) در قیام کربلا هدف آن است که با مجاهدت عاشوراییان، دین اسلام عزت خویش را باز یابد و حرمت های الهی دیگر بار محترم شمرده شوند و دین خدا یاری شود.

در سخنان سیدالشهدا (ع)، هم نمونه هایی از مرگ سنت ها و حیات بدعت ها و جاهلیت ها مطرح است، هم نکته هایی از باز آفرینی ارزش های فراموش شده و احیایگری نسبت به اصول از رمق افتاده. امام حسین (ع) چنان که گذشت در نامه ای که خطاب به مردم بصره می نویسد، می فرماید:

«و انا ادعوكم الى كتاب الله و سنة نبیه (ص) فان السنة قد اميتت و ان البدعة قد احييت و ان تسمعوا قولي و

تطيعوا امري اهدكم سبیل الرشاد؛ (44) من شما را به کتاب خدا و سنت پیامبر فرا می خوانم. سنت مرده و

بدعت زنده شده است. اگر سخنم را بشنوید و فرمانم را پیروی کنید، شما را به راه رشاد، هدایت می کنم».

در مسیر راه، وقتی به فرزدق بر می خورد، اوضاع را چنین ترسیم می کند:

«ای فرزدق این جماعت، اطاعت خدا راه گذاشته اند، پیرو شیطان شده اند، در زمین به فساد می پردازند، حدود

الهی را تعطیل کرده، به میگساری پرداخته و اموال فقیران و تهیدستان را از آن خویش ساخته اند. من سزاوارترم

که برای یاری دین خدا برخیزم، برای عزت بخشیدن به دین او و جهاد در راه او، تا آنکه «کلمة الله» برتر باشد.» (45)

این هدف و فلسفه قیام را از زبان فرستاده امام، حضرت مسلم بن عقیل هم در کوفه می شنویم. وقتی مسلم بن عقیل را دستگیر کرده و به دارالاماره آوردند، ابن زیاد او را به شورشگری و تفرقه افکنی متهم ساخت. حضرت مسلم با شهادت او را چنین پاسخ داد:

«چنان نیست که می گویی! مردم این شهر بر این باورند که پدرت نیکمردانشان را کشته و خونهایشان را ریخته و همچون شاهان ایران و روم رفتار کرده است. ما آمدیم تا به عدالت دعوت کنیم و به کتاب خدا فرا خوانیم.» (46) این تهمت و وضع آن در مورد خود امام حسین (ع) هم گفته شده است. عمر بن سعد، پس از بیرون آمدن امام حسین (ع) از مکه و عزیمت به سوی کوفه، نامه ای به او نوشت و از او خواست که از این مسیر برگردد و تفرقه افکنی نکند که هلاک شود! حضرت در پاسخ او نوشت:

«کسی که دعوت به سوی خدا کند و عمل صالح انجام دهد و بگوید من از مسلمانانم، هرگز دشمنی و مخالفتی با خدا و رسول نکرده است.» (47)

و بدین گونه حرکت خویش را، حرکتی خداجویانه و اصلاح گرانه خواند، نه شورش تفرقه انگیز، تا بهانه کشتن او به حساب آید.

جمع بندی و نتیجه گیری

با توجه به مطالبی که گذشت، در بسیاری از نهضت ها، پس از مدتی که از دوران آغازین آن می گذرد و کسانی به ناروا به مسند قدرت و ریاست تکیه می زنند، هدفهای نخستین و ارزشهای متعالی که در شعارهای نهضت مطرح می شده، کمرنگ می شود، یا فراموش می گردد. آنچه از دین نیست (بدعت) وارد دین می شود و آنچه از پایه های اصلی و اولیه انقلاب دینی و مکتبی است، از یاد می رود و رویه های مغایر با سنتهای نخستین رایج می شود و قانون و حکم الهی نقض می شود. مردم نیز به تاریخ، به این انحرافها و بدعتها خو می گیرند و عکس العمل چندانی از خود نشان نمی دهند. گاهی از شعائر و برنامه ها و سنتها، اسکلتی بی روح و تشریفاتی ظاهری بر جای می ماند که چندان اثر گذار هم نیست.

در چنین موقعیت هایی دلسوزان آن نهضت یا وارثان آن مکتب و دین، برای احیای مجدد پیامها و محتواها و دعوتها و هدفهای آغازین، دست به کار می شوند، تا جامعه خفته را بیدار کنند و به اصول مکتب و بایدهای دین توجه دهند. اینکار، گاهی با فداشدن مال و جان همراه است و احیاگران سنتهای دینی باید خود را فداکنند تا جامعه بیدار و دین احیا شود. نهضت کربلا هم یک حرکت احیاگرانه نسبت به اساس دین و احکام الله بود. در مطالعه سخنان امام حسین (ع) تکیه فراوانی روی احیای دین و اجرای حدود الهی و احیای سنت و مبارزه با بدعت و فساد و دعوت به حکم خدا و قرآن دیده می شود. (48)

همانطور که گذشت در عصر امام حسین (ع) ارزشهای دینی متزلزل شده و آفات و آسیب های مختلفی اندیشه، جامعه و فرهنگ دینی مسلمانان را در بر گرفته بود. و امام حسین (ع) با تکیه بر کتاب الهی و سنت نبوی (ص) در صدد احیای دین و ارزشهای دینی برآمد و با جان و دل و با تمام وجود به قیام علیه بدعتها و بی عدالتی ها همت گمارد.

در بین آسیب های گوناگونی که عصر امام حسین (ع) به آنها مبتلا بود، آسیب شناسی باورها و عقاید دینی و آفت زدایی از آنها نقش به سزایی در قیام حسینی ایفا کرد؛ چرا که به قول علمای جامعه شناسی معرفت، معمولا مطرح شدن آراء و عقاید کلامی و فلسفی، موجب پیدایش و شکل گیری بسیاری از نهضت های سیاسی، اجتماعی و دینی می شود.

مهم ترین مؤلفه هایی که امام حسین (ع) در احیای دینی خود بر آنها تاکید داشتند عبارتند از:

1. اصلاح جامعه مسلمین و احیای امر به معروف و نهی از منکر

2. تشکیل حکومت اسلامی

3. احیای کتاب و سنت

پی نوشت ها :

- 1) محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، دارالتراث العربی، ج 5 ص 357.
- 2) احمد بن داود دینوری، اخبار الطوال، داراحیاء الکتاب العربیه، ج 5 ص .
- 3) سید محسن امین، اعیان الشیعه، ج 1، دارالتعارف للمطبوعات، ص 58.
- 4) مختار الصحاح، ماده دین
- 5) ر.ک: سوره نمل: 76 و مائده : 48.
- 6) ر.ک: ناصر مکارم شیرازی، القواعد الفقهیة، ج 1، ص 7 - 9.
- 7) ر.ک: روم: 19 و انبیاء: 3.
- 8) انفال: 24.
- 9) خورشید شهادت، دفتر دوم، ص 139.
- 10) علی دژکام، معرفت دینی، مرکز پژوهشهای اسلامی، ص 97.
- 11) خورشید شهادت، دفتر سوم، ص 19 - 20 .
- 12) شکرالله خاکرند، علل شکل گیری خوارج، سازمان تبلیغات اسلامی، ص 50.
- 13) رسول جعفریان، حیات سیاسی فکری امامان شیعه، سازمان تبلیغات اسلامی، ج 1، ص 94.
- 14) هدایت الله ستوده، مقدمه ای بر آسیب شناسی اجتماعی، انتشارات آوای نور، ص 30 - 31 .
- 15) همان، ص 207.
- 16) خورشید شهادت، دفتر سوم، ص 123 - 141.
- 17) جعفر سبحانی، بحوث فی الملل و النحل، ج 3 ص 241.
- 18) نک: محمد منصور نژاد، ردپای عقل در کربلا، انتشارات راستی نو، ص 42 - 45.
- 19) ابی مخنف، وقعة الطف، تحقیق محمد هادی یوسفی الغروی، موسسه النشر الاسلامی، ص 79.

- (20) همان، ص 107.
- (21) همان، ص 197.
- (22) سید محسن الامین العاملی، امام حسن و امام حسین (ع)، ترجمه اداره کل مراکز و روابط عمومی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ص 252.
- (23) نک: مجموعه مقالات دومین کنگره بین المللی امام خمینی (س) و فرهنگ عاشورا، دفتر دوم، موسسه تنظیم و نشر آثار امام ص 446 - 451.
- (24) سوره یوسف، آیه 108.
- (25) سوره انفال، آیه 42.
- (26) ناسخ التواریخ، دراحوالات سید الشهدا (ع) ج 2، ص 9.
- (27) همان، ص 158.
- (28) سوره یونس، آیه 35.
- (29) سوره آل عمران، آیه 159.
- (30) جعفر سبحانی، فروغ ابدیت، ج 2 ص 453.
- (31) ناسخ التواریخ، ج 2 ص 120.
- (32) سوره حدید، آیه 25.
- (33) نهج البلاغه، ص 429. نامه 53، تحقیق صبحی صالح .
- (34) محمد رضا الحسینی الجلالی، الحسین سماته و سیرته، ص 110.
- (35) قیام عاشورا در کلام و پیام امام خمینی، ص 37.
- (36) داود مهدوی زادگان، امام خمینی؛ احیاگزار معنوی، حضور، ش 34، ص 161.
- (37) پیام ها و دستاوردهای نهضت عاشورا، حضور، ش 11، ص 99 - 100.
- (38) سید هاشم رسولی محلاتی، زندگانی امام حسین (ع)، دفتر نشر فرهنگی اسلامی، ص 152.
- (39) محمدتقی مصباح یزدی، آذرخشی دیگر از آسمان کربلا، مؤسسه امام خمینی، ص 132.
- (40) محمد دشتی، فرهنگ سخنان امام حسین، نشر مشهور، ص 269.
- (41) عبدالله جوادی آملی، حماسه و عرفان، نشر اسراء، ص 233 - 232.
- (42) بحار، ج 44، ص 329.
- (43) نک: روزنامه جمهوری اسلامی، 18 فروردین 76، ص 12.
- (44) تاریخ طبری، ج 4، ص 266.
- (45) سبط بن الجوزی، تذکرة الخواص، موسوعة اهل البيت، ص 217.
- (46) تاریخ طبری، ج 4، ص 282.
- (47) همان، ص 292.
- (48) نک: پیام های عاشورا، ص 220 - 221.